

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

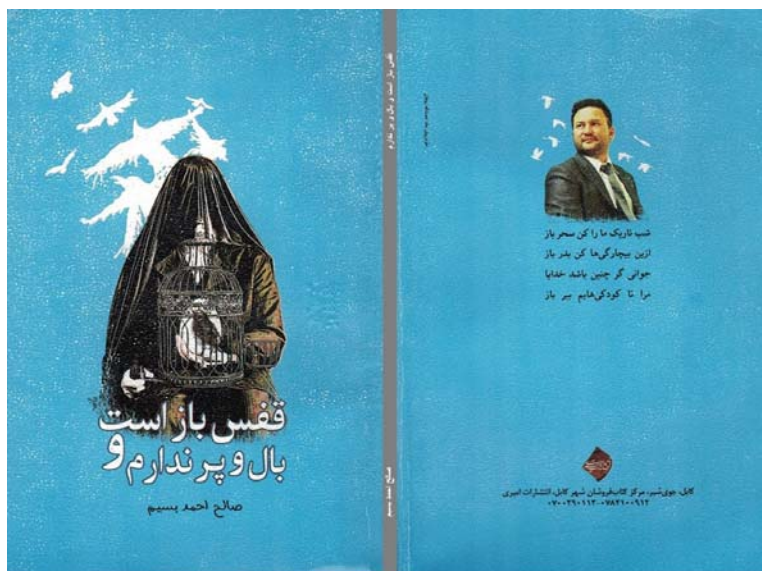
Literary-Cultural

ادبی فرهنگی

قیوم بشیر هروی
۰۲ جنوری ۲۰۱۹



قفس باز است و بال و پر ندارم



حدود چند ماه قبل پیامی از دوست فرهیخته و شاعر شیرین کلام ما محترم "صالح احمد بسیم" برایم رسید که در خلال آن یادآور شده بودند که یک جلد از مجموعه اشعار شان را توسط یکی از دوستان برایم ارسال داشتند، اما از آن خبر ماه ها گذشت تا این که حدود دو هفته قبل هنگام شرکت در محفل گرامیداشت از حضرت مولانا ، دوستی را که مدت ها می شد ندیده بودم و اتفاقاً به دنبال شان می گشتم تا نسخه ای از زمزمه های دل را که برایش نگهداشته بودم تقدیم شان کنم ، در آن محفل ملاقات کردم و یادآور شدم که سهمیه شما در بین موتر می باشد و به امید این که شاید شما را امشب

ببینم با خود آوردم، ایشان نیز با مهربانی متقابلاً یادآور شدند که چند ماه قبل طی سفری که به هندوستان داشتم دوستی کتابی برای شما فرستاد که آنهم در موتر من است، چون مدتها می شد همدیگر را ندیدیم. همچنان با خود حمل می کنم. خلاصه مطلب هر دو به بیرون از سالون رفته و کتب متذکره را مبادله نمودیم و این همان اثری بود که "بسیم" عزیز خبر ارسالش را ماه ها قبل برایم داده بود.

با سپاس از این دوست گرانقدرم که لطف نموده و از راه دور این هدیه گرانبها را برایم ارسال داشتند و متأسفانه من تا حال فرصت نیافته بودم که حد اقل چند جمله ای در مورد آن بنویسم، از حضور شان پوزش می طلبم. آری! مجموعه نفیس "قفس باز است و بال و پر ندارم" با طرح زیبا و ویرایش خوبی تزئین و صفحه آرائی شده است که توسط انتشارات امیری در کابل به زیور چاپ آراسته شده است.

این مجموعه در بیشتر از یکصد صفحه و حاوی غزلیات، دوبیتی ها و رباعیات شاعر است که هر کدام در زمان های مختلف از دل شاعر برخاسته و برای خوانندگان آن پیشکش گردیده است. در مقدمه این اثر تحت عنوان سخن نخست از زبان شاعر چنین می خوانیم:

«در یک سپیده دم تابستان سال ۱۳۵۲ هنگامی که زلالی شبم روح گلبرگ های یاس را نوازش می کرد در شهر کابل پا به عرصه وجود گذاشتم. شیطنت های کودکی را در کوچه و پسکوچه های محله های قدیمی ناحیه سوم کابل و لبخند کودکانه ام را کنار تخته های سیاه مکتب های پنجصد فامیلی و پروژه تایمینی تمرین کردم و گام به گام در تاریخ خونین شهرم بزرگ شدم.

پس از لیسه شامل لیسه میخانیک ثانوی کابل در رشته برق که هیچ سنخیتی با ادبیات ندارد شدم، از همان آوان علاقه مندی به خوانش شعر از شاعران کلاسیک و معاصر را داشتم، خبرم نبود که روزگاری موهبت الهی ام، یگانه دخترم مرجان مرا به ادبیات و شعر دعوت می کند. در بهار سال ۱۳۹۱ شور عشق پدرا نه اولین شعرم را در قالب دوبیتی برای ماهک زیبایم که در خواب بود اینگونه سرودم:

تو در خوابی عزیزم یا که ناز است دو چشم کوچک تو نغمه ساز است

بلند شو ماهک من تا ببینی که راه زندگانی ات دراز است

بلی، مرجان من دختر نازم آغاز گر این صفحه عاشقانه از زندگی من است و اولین دفتر شعرم را «قفس باز است و بال و پر ندارم» به چشمان معصوم این بره آهوی زیبایم تقدیم می کنم.

جا ی دارد یکبار دیگر با سپاس و قدردانی از "بسیم" عزیز، موفقیت های مزید ایشان را آرزو نموده و برای «مرجان» عزیز که این اثر زیبا از طرف پدرمهربانش برایش تقدیم شده است طول عمر، کامیابی و سرفرازی در زیر سایه پرمهر پدر و مادر گرامی اش تمنا نمایم.

با مطالعه این اثر زیبا دریافتم که "بسیم" عزیز علاوه از اشعار میهنی، عاشقانه هائی نیز دارد که درخور ستایش است و در اینجا یکی از عاشقانه های شاعر را انتخاب و تقدیم شما عزیزان می نمایم.

باعرض حرمت

قیوم بشیر هروی

ملبورن - آسترالیا

بیست و نهم دسمبر ۲۰۱۹

پرواز

چشم‌ت که باز شد غزل آغاز می‌کنم یک شعر در نگاه تو پرداز می‌کنم
عطر تن‌ت حواس مرا لمس می‌کنم وقتی که دکمه‌های ترا باز می‌کنم
تنها دلم برای تو هر روز می‌تپد با هر سکوت یاد ترا راز می‌کنم
صدبرگ گل که روی لب‌ت ناشگفته است می‌بوسم و یکایک شان باز می‌کنم
یا چون پرنده‌ای به قفس حبس کن مرا یا من به آسمان تو پرواز می‌کنم

صالح احمد بسیم

از:

قفس باز است و بال و پر ندارم